از آتشی که به جان دارم، آذرم

مهرماه بود اما علی اصغر آذری، قدیمی‌ترین روزنامه‌نگار زنده ایران، در اوج بی‌مهری رفت

هنا اسدالله‌نژاد

به بهانه ۱۷ مرداد و روز خبرنگار به سراغش رفتیم. تا پیش از آن دیدار، گمان نمی‌کردم مردی که ۸۱ سال از عمر نودوهشت‌ساله‌اش را در مطبوعات مختلف کشور قلم زده و ۲ پست‌های رسانه‌ای بسیاری (از خبرنگاری بگیرید تا مدیر مسئولی) را تجربه کرده است، حالا این‌طور در غار تنهایی‌اش کز کند و منتظر مرگ باشد. زیر سقف خانه‌اش که آپارتمانی پنجاه‌متری در یکی از کوچه‌های خیابان کوشش بود، جز بسیاری کتاب، آرشیو مطبوعات قدیمی، عکس‌ها و اسناد، یک تخت خواب زهوا در رفته و آشپزخانه‌ای به‌هم‌ریخته که از ظاهرش معلوم بود سال‌هاست سلیقه زنی را در خود ندیده است، چیز دیگری نبود. با گوش‌های سنگین، سوالاتمان را دوتا یکی و نصفه‌نیمه جواب می‌داد اما وقتی پرسیدیم چه آرزویی دارید، با تلخندی گفت: «دعا کنید زمستان امسال را نبینم.» بعد هم این شعر را پشت کلماتش انداخت و دیگر هیچ نگفت: «از آتشی که به جان دارم، آذرم.»

علی‌اصغر آذری ۱۷ مرداد امسال نام و عکسش تیتر روزنامه شد تا از سرنوشت مردی بگوییم که عنوان قدیمی‌ترین خبرنگار زنده ایران در پسوند نامش نشسته است، درحالی که در گمنامی یادها و نام‌ها گذران روزگار می‌کند اما کاش همچیز به همین تنهایی ختم می‌شد. پیری و کهولت سن از او که هرگز در تقدیرش فرزندی نداشت و همسرش هم سال‌ها پیش از این بدرود حیات گفته، چند استخوان مچاله باقی گذاشته بود که به‌سختی از پس رتق‌وفتق امور زندگی‌اش برمی‌آمد. همین امر سبب شده بود او در غیرپهداشتی‌ترین حالت ممکن در اتاقی نمور که حشرات مختلف بر در و دیوارش راه می‌رفتند، روزهایش را به شب بدوزد و منتظر قُردایی دیگر باشد.

گفت‌وگو با او درست در روز خبرنگار چاپ شد؛ یعنی در گیرودار اباطی که مسئولان سازمان‌های مختلف با شعار تکریم خبرنگار به رسانه‌ها و خبرگزاری‌های شهر سر می‌زدند و سالمرد خبرنگار پیرمون می‌شدند. همان روزها فرصت را مغتنم شمردم‌به و شرح حال او را برای بسیاری از آن مسئولان محترم بازگو کردیم تا مگر در این میانه، مهر یکی کارگر شود. از شما چه پنهان که مسئولان هم با شوق شنیدند و وعده‌وعیدهای بسیاری دادند. یکی وعده سرکشی داد و دیگری از نصب تابلوی خیابان به نامش گفت. سازمانی قول داد برای شست‌وشو و بهبود وضعیت بهداشتی خانه‌اش نیرو بفرستد و سازمان بعدی از برگزاری مراسم تجلیل، دلا سخن زد. بعید می‌دانستم حتی یکی از این وعده‌ها به ثمر نشنیند و تب دستگیری از او که تنها به یک پرستار نیاز داشت، در کمتر از یک هفته سرد شود و مسئولان مثل همیشه بروند و پشت‌سرشان را هم نگاه نکنند. شد و بسیاری تماس‌ها ما را به فردا و فرداهای بعدی وعده می‌داد. عصر ۱۷ مهر ۱۳۹۸، علی‌اصغر آذری در بی‌مهری تمام نفس آخر را کشید و به خاطره‌ها پیوست و ان‌طور که خودش آرزو می‌کرد، زمستان امسال را ندید.

واقعا چه باید گفت؟ چه باید کرد؟ بقه

برای دیدن ویدئو، با دوربین موبایل اسکن کنید و گویا با علی‌اصغر آذری کمی از دلش را گشود

دو دکه روزنامه‌فروشی یکی برای بالاخیابان و دیگری برای پایین‌خیابان دایر کنم.»

بعدها هم به شکل هفته‌نامه منتشر می‌شد. نشریه‌ها گرفت که آذرنگ هم یکی از آن‌ها بود. پس از تعطیلی، دوباره همکاری‌ام با دیگر مطبوعات مستقل، روزنامه‌ای تاسیس کردم و امسش را «آذرنگ» گذاشتم. آذرنگ ابتدا به‌صورت یومیه و بعدها هم به شکل هفته‌نامه منتشر می‌شد. سال ۱۳۵۱ بدلیل فراوانی هفته‌نامه‌ها در مشهد، دولت تصمیم به تعطیلی برخی نشریه‌ها گرفت که آذرنگ هم یکی از آن‌ها بود. پس از تعطیلی، دوباره همکاری‌ام با دیگر مطبوعات مستقل، روزنامه‌ای برای بسیاری از روزنامه‌ها و نشریه‌های آن دوران مانند «طرهان»، «تبرد ملت»، «پرچم اسلام»، «اطلاعات»، «ایران» و «خراسان» و بسیاری از این دست روزنامه و مطبوعه، گزارش و مطلب می‌نوشتم.»؛ داشتن ۳۱کارت خبرنگاری داخلی و ۱۳کارت خبرنگاری خارجی، شاهدی است بر حقیقت حرف‌های او از سال‌های سخت کوشی‌اش در مطبوعات مشهد.

● دکه‌های روزنامه‌فروشی را من در مشهد دایر کردم

اما تمام فعالیت‌های آقای آذری به نوشتن و قلم زدن محدود نمی‌شود. او علاوه‌بر اینکه نمایندگی توزیع روزنامه‌های غیروطنی در کشور را داشته است، در اواخر دهه ۲۰ تصمیم می‌گیرد به شیوه پایتخت‌نشین‌ها در مشهد دکه روزنامه‌فروشی دایر کند: «در فضای انقلاب، روزنامه‌ای در عراق به نام «حسدان» وجود داشت که با ایران همراهی می‌کرد و نمایندگی‌اش در استان را من بود. همچنین پیش از انقلاب سر پرستی نشریات مختلف به چند زبان دنیا ازجمله فرانسه، آلمانی، انگلیسی و روسی نظیر «نیوزیک»، «تایم» دیسکلور و اینترلوپا را برعهده داشتم و این نشریات را در سطح مشهد توزیع می‌کردم. علاوه‌بر این‌ها، سال ۱۳۲۸ بود که دیدم برای بهبود کار رسانه‌ها بهتر است ما هم در مشهد دکه روزنامه‌فروشی داشته باشیم» برای همین رفتم آستان قدس و آنجا موضوع را مطرح کردم. تمام مراحل اداری‌اش را هم خودم انجام دادم تا بالاخره موفق شدم

کمیسری خیابان ارگ- اواخر دوره قاجار

روزهای نظمیه

روایتی کوتاه از مشهدِ روزگار داروغه تا تأسیس ژاندارمری

طوس ارفان

سازمان نظمیه یا به تعبیری پلیس در تاریخ تمام ملت‌های دنیا، مسئول نظم، حفظ امنیت درون‌شهری، جلوگیری از وقوع جرم و یا کشف جرائم بوده است. تشکیلات پلیس به مفهوم امروزی نخستین‌بار در نیمه اول قرن ۱۹ میلادی در انگلستان به وجود آمد که محصول گسترش انقلاب صنعتی، رشد طبقه شهرنشین و زندگی شهری بود و کم‌کم راهش را به بلاد شرق باز کرد. گزارش پیش رو که به بهانه هفته ناجا گردآوری شده، مروری است بر تاریخ تشکیل پلیس نوین در مشهد و چگونگی برقراری نظم و امنیت در شهرهای آن روزگار.

● ایران روزگار داروغه و میرشب‌ها

آسمان که چادر شب را به سر می‌کشید، قُرق اعلام می‌شد تا شهر زیر پای داروغه، عسس و میرشب، کش بیاید و ترس را به جان دزدان و حرامیان بیندازد. میرشب یا شبگردها کوچه به کوچه شهر را گشت می‌زدند. عده‌ای نیز بر پشت‌بام‌ها بر می‌آمدند تا هوای بام خانه‌ها را داشته باشند. آنان هر ۱۰ دقیقه برای اینکه اعلام حضور کنند و به مردم بگویند بیدار و مشغول گشت‌زنی هستند، بانگ «یا قاضی‌الحاجات» بر می‌آوردند. از این رو میان مردم به «قاضی‌الحاجات» معروف بودند. داروغه، کلانتر، معاون کلانتر و پیشکار زیر نظر حاکم شهر مسئول تأمین امنیت کوچه‌ها، خیابان‌ها و به ویژه بازارها بودند. عسس‌ها تحت امر میرشب از غروب آفتاب، راه عبورومرور مردم را می‌بستند. در این زمان تنها کسانی می‌توانستند قرق را بشکنند و از آن عبور کنند که اجازه‌نامه‌ای کتبی از داروغه در دست داشتند یا «نام شب» را می‌دانستند. قرق شب با نواختن نقاره‌خانه به وسیله طبالان سلطنتی که بر طبل‌های بزرگ می‌کوفتند، آغاز می‌شد و تا سپیده صبح فرداد ادامه می‌یافت. در این مدت عسس‌ها به هر فردی که مظنون می‌شدند، او را دستگیر می‌کردند. فرد دستگیرشده چنانچه ادعم معروف یا منصب‌داری بود، پس از گرفتن انعام آزاد و اگر هم جزو فرودستان بود، به چوب و فلک بسته می‌شد.

● تشکیل پلیس نوین در تهران

پاسبانی و حفظ نظم و امنیت در شهرها تا پیش از تکیه زدن ناصرالدین شاه قاجار بر تخت پادشاهی، با این روال انجام می‌گرفت اما با تاج بر سر گذاشتن او همه‌چیز تغییر کرد. سلطان صاحبقران قاجاری که زرق‌وبرق بلاد فرنگ را دیده بود، وقت و بی‌وقت، راه سنت آن سوی جهان کج می‌کرد و معمولا با محصول یا دستاوردی تازه به دیار خود باز می‌گشت. او در سفر دوم خود به فرنگ، پای یک نظامی آتریشی به نام «کنت منت فرت آتریشی» را برای ایجاد «اداره پلیس» به ایران باز کرد؛ جناب سلطان که وضع منظم پلیس اروپایی توجهش را جلب کرده بود، تصمیم گرفت در ایران هم تشکیلاتی طبق اصول و ترتیب دول اروپایی به منظور حفظ و حراست شهرها ایجاد کند. او که به همراهی «میرزا حسن‌خان سپهسالار» به کشور آتریش سفر کرده بود، از امیرالوزر درخواست کرد تا شخصی را به منظور تشکیل سازمان جدید پلیس در ایران معرفی کند.

در ایران تا پیش از سال ۱۲۵۶ خورشیدی سازمانی به نام اداره پلیس و نظمیه نبود و کلانتر تهران که امور انتظامی پایتخت با دارالخلافه را بر عهده داشت، عده‌ای فراش یا خدمت گرفته بود تا وظایف امنیتی و انتظامی، احضار و جلب متهمان، مظنونان، بدهکاران و اهل قتل و فساد، یعنی وظایف کرمه و محتسب را به صورت مشترک انجام دهد.

۲۰ آبان ۱۲۵۷ نخستین تابلوی پلیس ایران در ابتدای خیابان الماسیه تهران که امروز باب همایون نام دارد، بر سردر عمارت پلیس اویخته شد تا این اداره که عبارت «اداره جلیله پلیس دارالخلافه و احتساب» بر روی آن درج شده بود، به مردم کوچه و بازار معرفی شود. ناصرالدین شاه که در روز افتتاح اداره پلیس دارالخلافه حضور داشت، شعری سروده که این است: «ز نداده حذر کنید یاران ز پلیس/ یک مو نرود به خرج آن تدلیس/ در مجلس «کنت مونت فورته» خواهد مانـد/ در چرخ اگر خطا نماید جرچیس.» مونت فورته در ادامه خانه‌ای را به عنوان اداره نظمیه تشکیل داد و شروع به استخدام نیروی پلیس کرد، کاری که تا پیش از او توسط فراش‌ها، قراولان و سربازها انجام می‌شد.

البته ناگفته نماند که در آن دوران چون اکثر مردم، خوان‌ها و ثروتمندان دارای اسلحه بودند، کار پلیس به دشواری انجام می‌گرفت و چندان جدی گرفته نمی‌شد. برای همین کنت دومونته در هر محله کدخدایی تعیین کرد که فقط از او دستور می‌گرفت. در ابتدای کار چون افسران پلیس مبلغ اندکی به عنوان مقرری دریافت می‌کردند و این اندک، کفاف رتق‌وفتق امورشان را نمی‌داد، بسیاری از اوقات پاسبان‌ها و مأموران انتظامی به جای انجام وظایف خود در دکان‌های قصابی، عطاری و بقالی مشغول به کار می‌شدند. آنان شعری هم درباره این وضع سروده بودند و همه‌جا می‌خواندند: «ما پلیسان حضرت شاهیم/ از خیالات «مرنارد»ه/ آگاهیم/ نه مواجب نه جیره نه علیق/ نوکر قربه‌الی‌اللهیم.» بعدها، پلیس‌ها برای حفظ منازل مردم در شب در دسته‌های ده‌نفری مأمورید داشتند تا در بخش‌ها و محلات تعیین‌شده چرخ بزنند و در عوض حفظ نظم از دکان‌داران، خانه افراد معروف برای امرار معاش دستمزدی دریافت کنند.

● ژاندارمری

در سال ۱۲۷۵ خورشیدی دولت ایران برای نخستین بار به وسیله نامه‌ای که نایلئون سوم به ناصرالدین شاه نوشته بود با سازمانی به نام ژاندارمری که در کشور فرانسه دایر شده بود، آشنا شد و آگاهی مختصری درباره آن پیدا کرد. در تشکیلات و سازمان‌های اداری و حکومتی ایران تا سال ۱۲۷۶ خورشیدی که «میرزا علی‌اصغرخان امین‌الدوله»، صدراعظم مظفرالدین‌شاه، به فکر تأسیس سازمانی به نام ژاندارمری افتاد، اثر مشهود دیگری یافت نشده و گویا روال حفظ امنیت و نظم شهر چون گذشته بوده است.

اسفند ۱۲۷۷ بود که در تهران ژاندارمری ایجاد شد. در ابتدای امر جمعی از تجیرزادگان را برای خدمت قبول کردند تا موافجب، لباس و اسلحه بدهند. ژاندارمری بعدها در سال‌های نخست مشروطه برای کوتاه کردن دست خوان‌ها و برچیدن نفوذ دربار بان به آبخش «ژاندارمری دولتی» و «ژاندارمری خزانه» تقسیم شد.

برقرار کنندگان امنیت شهری بر حسب درجه در قدیم

حاکم
پادشاهان برای سهولت در رسیدگی به امور بلاد و سرزمین‌های تحت فرمانشان، افرادی از خاندان سلطنتی را به‌عنوان حاکم یا فرمانروا انتخاب می‌کردند و این‌ها را به حکومت در قلمروهای تحت فرمانشان می‌فرستادند. قلوی نظامی و ارتش، تحت فرمان حاکم بودند و او را دستور می‌گرفتند.

بیگلربیگی
بعد از حاکم، بالاترین منصب نظامی در ایران بود و او را هردیف فرمانده کل قوا می‌دانستند که در قرن نوزدهم، وظیفه‌ای مشابه وظایف افسران پلیس داشت. طبق اسناد، «یوسف بیگ اسجیلی» آخرین بیگلربیگی مشهد بوده که در حوالی سال ۱۸۸۵ بر این شهر حکم می‌رانده است.

داروغه
رئیس پلیس شهر از میان افراد قسی‌القلب انتخاب می‌شد تا به هیچ‌چه پول و لباس متهمان را می‌گرفته و دستور می‌داده آنان را چوب بزنند و غذا ندهند. طبق اسناد، «یوسف‌خان هزاری»، آخرین داروغه مشهد و خانه تاریخی داروغه در خیابان نوابصفوی، متعلق به او بوده است.

کیشیک‌چی باشی
زیردست داروغه و هم‌ردیف «میرشب» بود. کیشیک‌چی‌باشی دروازه رئیس نگهبانان درها و دروازه‌های شهر بود. در گذشته هر خیابان یا کوچه بزرگ یا قسمتی از شهر، دروازهٔ محکم و مخصوص داشت که کیشیک‌چی‌ها پس از اعلام طبل از برج داروغه، که اغلب بعد از سه ساعت از شب، تواخته می‌شد، در دروازه را می‌بستند و کلید آن را با زنجیر به کمر می‌آویختند.

کدخدا
ایشان طبقه معمدترین ماموران دولت و بانفوذترین عوامل اداره داروغه بشمار می‌رفتند. زیرا ازطرفی نماینده دولت و از طرف دیگر نماینده مردم نزد دولت‌های وقت بودند. کدخدای محلات، معمولا از میان بهترین و محترم‌ترین مردم تعیین می‌شدند.

کلانتر
در دوره قاجار انتظامات هرکوی و برزن به‌عهده کلانتر محل بود. او شب‌ها قراولی را با عنوان شبگرد، روانه کوچه‌ها می‌کرد تا از دستبرد مناذل به دست طراران و دزدان جلوگیری کند. گرفتن خراج، تعیین قیمت اجناس، حل‌وفصل دعاوی کوچک و حکم به فلک بستن یا زندانی کردن مجرمان، در دایره وظایف کلانترها قرار می‌گرفته است.

گزمه
پاکارها، مشعل‌داران و چند مرد مسلح جزو نیروهای او بودند. گزمه‌ها (شبگردها) وظیفه حفظ شهر در هنگام شب را برعهده داشتند و هریک در حوزه ماموریت خود، وقوع حوادث شبانه را رصد می‌کردند. مراکز شبگردی گزمه در وسط بازارها در مرکز شهر و سر چهارسوقی خیابان‌ها بوده که تا اذان صبح، طول می‌کشیده است. این اداره شبانه شهر به‌اصطلاح آن روزگار، «تخت داروغه» خوانده می‌شده است.

نایب
گروهی از نیروهای نظامی بودند که زیرنظر داروغه گشت‌زنی می‌کردند تا از وقوع جرم در معابر عمومی جلوگیری کنند. در درجه‌بندی انتظامی قدیم، گزمه از نایب، دستور می‌گرفته است.

میرشب
وظیفه‌اش دستگیری دزدان خانه و دکان‌ها بوده است.

محتسب
وظیفه او رسیدگی به کارهای عرفی مردم بود. محتسب شهر معمولا در اجرای مساائل دینی و اجرای امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر دخالت می‌کرده است. محتسبان و از مشهورهای بزرگ: «عربد» یا «امین» هم می‌خواندند.

عسس
وظیفه این نیروی انتظامی، تامین آسایش و امنیت مردم و حفظ بازار، از نماز مغرب تا صبح فردا، بوده است. عسس جمع عباس به معنی شبگرد و پاسبان شب بوده که در شرهای نقاط ایران به آن نوبتی، کوتوال و شیرو نیز می‌گفتند.

احداس
به مامورانی گفته می‌شد که زیرنظر داروغه، وظیفه جست‌وجو و جلب متهمان و مظنونان را برعهده داشتند.

پاکار
افراد شهری بودند که سلاحشان یک چوب دستی بود. اینان جزو مامواران کدخدا محسوب می‌شدند و فرمان او را اجرا می‌کردند. آن‌ها شب‌ها به گردش در محلات خود می‌پرداختند و مراقب دکان‌ها، بازار، تیمچه‌ها، ضرابخانه‌ها و موسسات مالی و تجاری بودند. در درجه‌بندی انتظامی آن دوره، پاکار به کدخدا و کدخدا به کلانتر، حساب پس می‌داده است.

قراسواران
معمولا هر دسته قراسواران، متشکل از ۱۵ تفنگچی بوده است که برقراری امنیت راهها، جاده‌ها و حفظ جان و مال تجار، کاروان‌ها و بدرقه گاری‌های دولتی را برعهده داشتند. این دسته نظامی زیرنظر نایب‌ها کار می‌کردند.

قراول‌خانه مشهد در زمان ریاست کلنل محمدتقی‌خان پسیان در خراسان

آرایش نظامیان مشهد در دوره قاجار

● امنیه دولتی

پس از برقراری مشروطه و احتیاج شدید کشور به نظم و امنیت داخلی در اول فروردین ۱۳۰۰ شمسی با تصویب مجلس شورای ملی مقرر شد اداره‌ای با نام «امنیه داخلی» تشکیل و همه وظایف ژاندارمری داخلی را بر عهده بگیرد. این اداره که زیر نظر ادارت تابعه جنگ بود، به ریاست «سردار بهادر خان بختیاری» در تهران شروع به کار کرد.

● آخرین بیگلربیگی مشهد

در نخستین سال مشروطه، «یوسف‌خان اسجیلی» بیگلربیگی مشهد بود ولی او نه تنها در فکر برقراری نظم نبود که به سبب همکاری با «شجاع التوله» و «نایب علی‌اکبر حسنی» دردسته مستبدان حکومتی به دست مردم کشته شد. طبق اسناد، یوسف بیگ اسجیلی پس از توبیخ توسط انجمن ایالتی موقعی که از در انجمن بیرون می‌رفته است، توسط یک نفر کشته می‌شود. پس از آن مرد جنازه بیگلربیگی مشهد را به دم قاطری می‌بندند و در کوی و برزن می‌چرخانند. جنازه را ساعتی بعد جلوی «تخت داروغه» شهر که بالای نهر پایین‌خیابان و روبه‌روی کوچه عباسقلی خان بوده است، می‌اندازند. گویا جنازه تا غروب به همان شکل می‌ماند و مردم هم دسته‌دسته برای تماشا به انجامی می‌رفتند و او را که مظهر استبداد بوده است لعن می‌کرده‌اند. تجلی سیزواری درباره او چنین سروده است: «از پی دفع مردم‌آزاری/ نظم شهر و پلیس بازاری/ با همه آگهی ز قطرت/ وی جمله بسیره شد به حضرت/ یک دل دم بریده ده‌ده‌اله گشت/ بار دزد و رفیق قافله گشت/ وی هم از کرده‌های نامعقول/ شد به تیر مجاهدین مقتول.»

● تأسیس قراول‌خانه در شهر

اما پیش از تأسیس نظمیه، امور پلیسی درون شهرها را «قراول‌ها» که نیروی پشتیبانی شهر بودند و زیر نظر کلانتر خدمت می‌کردند، انجام می‌دادند. از دوره ناصرالدین‌شاه در پی سرکوب شورش سالار، در سال ۱۲۲۸ خورشیدی، این قراول‌خانه‌ها با هدف افزایش امنیت در شهرها ایجاد شد؛ امیرکبیر زمانی که به صدارت رسید دستور داد ۴۰ قراول‌خانه در نقاط مختلف دارالخلافه دایر شود. همچنین در ادامه ۳۰ قراول‌خانه در مشهد و ۲۵ قراول‌خانه در شیراز ساخته شد. طی نقشه‌ای که «مک گرگور»، افسر انگلیسی، در سال ۱۲۵۴ش. برای مشهد ترسیم کرده، ۷ قراول‌خانه در سطح شهر مشخص شده است. «جرج کرزن» در سفرنامه‌اش درباره قراول‌خانه‌های مشهد این‌طور نوشته است: «یک اختصاص برجسته دیگر مشهد، تعداد زیاد قراول‌خانه‌های آن است که در سراسر شهر پراکنده هستند و در آن دسته‌های نگهبان از لشکر و پیاده آماده‌اند. این بناها برحسب معمول شامل یک رواق کوتاه با اتاق قراول در عقب آن است. تفنگ‌ها که معمولا سرپُر است در جلوی قراول‌خانه ردیف گذاشته شده است و همین که مسافری اروپایی از آنجا عبور کند سرباز وارفته در جامه آبی‌رنگ با کلاه‌پوستی چقدرباز که در اتاق اتاق در حال استراحت است، زود برمی‌خیزد و با صدای تق‌تق مخصوص یکی از این تفنگ‌ها را بر می‌دارد و پیش‌قدمت می‌کند، سپس آن را به جای خود می‌گذارد و باز استراحت می‌کند.»

● نظمیه و کمیسری

در سال‌های نخست مشروطه «معتمدالوزراء» رئیس نظمیه مشهد بود. زمانی که رکن‌الدوله، حاکم خراسان، به تهران رفت و ظهیرالسلطان، فرزند ظهیرالدوله، کفیل او در این ایالت شد، ناامنی و سرقت در محلات و خیابان‌های مشهد افزایش یافت. پس از مدتی وقتی وضعیت نظمیه بهبود یافت، در هر محله کمیسری تشکیل و مقرر کردند هر واقعه‌ای به این مکان اطلاع داده شود. در این دوران همچنین حمل اسلحه ممنوع شد و تعداد پلیس‌ها در مشهد افزایش یافت، به‌طوری که شب و روز پیوسته در حال گشت‌زنی بودند. نظمیه مشهد در این زمان علاوه بر اداره مرکزی شامل ۶ کمیسری بود که در «بازار سرشور»، «دروازه سراب»، «بالا خیابان»، «دروازه عیدگاه»، «پایین خیابان» و «دروازه نوغان» مستقر بودند.

همزمان با بروز انقلاب مشروطه، نظمیه مشهد از نیروهای ترک، فارس و هندی تشکیل شده بود اما ترک‌ها نقش پررنگ‌تری در آن داشتند. به عنوان مثال در سال ۱۲۹۰ شمسی، فقط قراول‌خانه‌ها از میان شاهزادگان یکی از شروط مخالفان مشروطه خلع سلاح اعضای ترک زبان پلیس باشد. آن‌ها موفق شدند پلیس را بازسازی و به جای ترک‌ها، نیروهای فارس‌زبان را انتخاب کنند اما همه افراد فارس‌زبان پلیس تشکمش‌ها، یوسف‌خان هزاری، فرمانده هواداران محمدعلی شاه، مخالفت خود را با ادارات جدید از جمله عدلیه و نظمیه اعلام کرد و به پیروان خود دستور داد در صورت برچیده نشدن کار این ادارات، به این مکان‌ها حمله و آنجا را ویران کنند. در پی این تهدید، منشی نظام و رئیس نظمیه به رؤسای کمیسری‌ها دستور دفاع داد. در نتیجه درگیری تمام‌عیاری میان ۲ طرف آغاز شد. کمیسری سرشور در منارهٔ بازار سنگر گرفت و به مدت یک ماه و نیم حالت جنگی هر مشهد حکم شد. در همین ایام شورشیان به کمیسری پایین خیابان حمله کردند و پس از دوخورد عده‌ای از اعضای آن را دستگیر کردند. باز بین رفتن امنیت شهر، مردم در هر محله و کوچه محافظ تعیین کردند و برای کوچه‌ها در گذاشتند. شورشیان توانستند نایب حبیب، رئیس کمیسری نوغان، را زندیک کوچه آب میرزا، مقابل سرای ملک بکشند و در همان روز به کمیسری‌های پایین‌خیابان، سرشور و عیدگاه حمله و عده زیادی را قتل‌عام کنند. در همین زمان روس‌ها به بهانه تأمین امنیت اتباع روس، به نیروهای نظامی خود در مشهد افزودند و در پی استقرار امنیت شهروندان برآمدند. سپس روس‌ها با هدف سرکوب شورشیان و با این بهانه که شورشیان در محدوده حرم مستقر شده‌اند، گنبد مطهر امام رضا(ع) را به توپ بستند. این درگیری‌ها ادامه داشت و هر روز رئیسی نظمیه شهر را به دست می‌گرفت تا اینکه پس از کودتای اسفند ۱۲۹۹ و به قدرت رسیدن رضاشاه، ارتش متحدالشکل، تشکیل و عمر ژاندارمری‌ها در ایران به پایان رسید.

اما در دوره پهلوی دوم نظم و امنیت داخلی به‌عهده بر عهده شهربانی‌ها شد. شهربانی‌ها تنها در نام با ژاندارمری‌های منحل‌شده، تفاوت داشتند.

● مرنارد: مستشار بلژیکی و خزانه‌دار کل کشور

منبع: «ایران و قضیه ایران» از جرج کرزن، «نفوس ارض قدس» به قلم زین‌العابدین میرزای قاجار، «مشهد در آغاز قرن چهارده خورشیدی مشهور به گزارش مکتب شاهپور» از محمد تقی مدرس رضوی، «تاریخ نظمیه مشهد در دوره قاجار» نوشته علی نجف‌زاده حسن افشین‌فر و...

پلیس از ایران باستان تا به امروز

اشکانیان
«دیوکس»، نخستین پادشاه ماد، برای انجام عدالت، جلوگیری از هرج‌ومرج و سرقت و بی‌نظمی، یک گارد نظامی در اطراف خود داشت که مخارج آن را رئیسان و ریش‌سفیدان قبایل پرداخت می‌کردند. این کماشگان درمیان مردم به جمع‌آوری اخبار و گزارش می‌پرداختند و آن را نزد پادشاه می‌بردند تا دستورهای لازم را درباره هرکدام صادر کند.

هخامنشیان
در این دوره، «خشترپاون»ها یا حکام ایالات تابعه، مامور برقراری امنیت در شهرها بودند. خشترپاون‌ها که به آن «ساتراپ» می‌گفتند، معمولا از میان شاهزادهها یا اصیل‌زادگان انتخاب می‌شدند.

مادها
در این دوره، «شاهرَب»ها که از جانب حکومت برای نظارت به شهرها فرستاده می‌شدند، وظیفه برقراری نظم و امنیت را برعهده داشتند. طبق اسناد، در زمان شاهپور اول، ۱۵شاهرب در قلمرو ایران وجود داشته است.

ساسانیان
پس از ورود اسلام به ایران، نیروهای مسلح عرب وظیفه برقراری نظم را به‌عهده گرفتند. آن‌ها در همه‌جا حضور داشتند و احکام اسلامی را اجرا می‌کردند. پس از استقلال بنی‌امیه بر دنیای اسلام، معاویه برای نخستین‌بار زندانی ساخت و افرادی به نام «شرطه» را برای برقراری امنیت و نظم در معابر عمومی شهرها مامور کرد.

اموریان
در این دوره «شهربان»ها مسئول حکم، مسئول برقراری امنیت شهر بودند. یک شحنه موظف بود متمردان را به محکمه قاضی ببرد و به کمک نیروهای زیردستش، خراج سالیانه حکومت را از مردم بستاند.

طاهریان
دیوانی با نام «دیوان خرس» تشکیل شد که تقریبا کار شهربانی‌ها را انجام می‌داد.

سلجوقیان
در این دوره، «شحنه»ها، همپای حاکم، مسئول برقراری امنیت شهر بودند. یک شحنه موظف بود متمردان را به محکمه قاضی ببرد و به کمک نیروهای زیردستش، خراج سالیانه حکومت را از مردم بستاند.

غزنویان
در دوره غزنویان، نیروهایی تحت عنوان «عارض» به امور شهری رسیدگی می‌کردند که زیر نظر «دیوان عرض» قرار داشتند.

سامانیان
امنیت در این دوره را «دیوان شرطه» تأمین می‌کرد. شرطیان گروهی برگزیده از نظامیان بودند که با پرچمهای سیاه در شهر می‌گشتند و حکم نیروی انتظامی امروز را داشتند.

خوارزمشاهیان
در این روزگار علاوه‌بر شحنه‌ها، افرادی به نام «صاحب» به‌عنوان نماینده رسمی حکومت به روستاهای مختلف فرستاده می‌شدند. در زمان خوارزمشاهیان، روستاییان بسیاری به‌خاطر ظلم، زیاده‌ستانی مامورانِ حکومتی و نبود امنیت، ترک دیار کردند و آواره شدند.

ایلخانیان
به مامورانِ پلیس در دوره تیموری، «قورچی» می‌گفتند. تیمور نیز مانند سایر مغولان برای حفظ امنیت در شهرها، افرادی را با عنوان «داروغه» به‌کار گمارد که حکم بازرس و فرمانده قوای نظامی شهر را داشتند.

تیموریان
یکی از سازمان‌های مهم دینی و اجتماعی این روزگار، «سازمان احتساب» بود که تشکیلات نظامی داشت. این سازمان بر همه امور زندگی روزمره مردم نظارت می‌کرد تا آنان از شریعت اسلام تخطی نکنند. گرفتن جزیه از اهالی دمات، کنترل بهای کالاها، خریدوفروش اجناس و نظارت بر کار معبدود قارخانه‌ها، مخانه‌ها و روسپی‌خانه‌ها، وظایفی بود که «مامورانِ احتساب» یا «محتسب»ها برعهده داشتند.

صفویه
عنوان «بیگلربیگی» که به حاکمان ایالات بزرگ اطلاق می‌شد، در این دوره باب شد. بیگلربیگی‌ها ازمیان شاهزادگان و منصبداران دربانی انتخاب می‌شدند و اختیارات نظامی تمام داشتند.

افشاریه
نادر برای دفع فتنه سرکشان داخلی و برقراری امنیت عمومی، همواره در هر منطقه، خوش‌نام‌ترین و معتمدترین افراد نزد مردم را به حکومت می‌گماردِ. او چنانچه در بدلاتی، فردی را با این توصیف‌ها پیدا نمی‌کرد، یکی از سرکردگان معتمد خود را به آن ناحیه، روانه می‌کرد و زمام امور را به دستش می‌سپرد.

زندیه
کریم‌خان از خشونت پرهیز می‌کرد اما چنانچه حاکمی در ولایتی ظلم و تعدی می‌کرد، سرداری خشن و جدی به آنجا می‌فرستاد تا سختگیری آن سردار، موجب رعب و وحشت حاکم شود و دست از ستم بردارد. او حکام ظالم را نمی‌کشت و آن‌ها را به‌عنوان گروگان در پایتخت نگاه می‌داشت تا طوایف آنان را با خود همراه کند.

قاجار
ناصرالدین‌شاه در سال ۱۲۵۷ خورشیدی، وقتی به اتفاق میرزاحسن‌خان سپهسالار به کشور اتریش سفر کرده بود، از امپراتور درخواست کرد نظمیه را بمنظور تشکیل سازمان جدید پلیس در ایران معرفی کند. در ایران تا پیش از این، سازمانی به نام اداره پلیس و نظمیه نبود.

جمهوری اسلامی
پلیس ایران در سال ۱۲۷ شمسی، از ادغام شهربانی و ژاندارمری بوجود آمد و درحال‌حاضر با عنوان اختصاصی «ناجا» به‌صورت رسمی، مسئول حفظ امنیت داخلی کشور است.

پهلوی
پس از کودتای سال ۱۲۹۹، رضاخان که فرماندهی دیویژن قزاق را برعهده داشت، تصمیم گرفت از ادغام دو نیروی قزاق و ژاندارمری دولتی، سپاهی ایجاد کند. او بالاخره قوام‌السلطنه نخست‌وزیر را راضی کرد و به این صورت یک سال بعد قشون مدرن‌الشکل، ایجاد شد. متعاقبا به موجب این حکم، در ۱۲ابهمن سال ۱۳۰۲خورشیدی نیز «اداره امنیه» که زیرمجموعه وزارت جنگ بود، شکل گرفت.

پوریای ولی معاصر ایران

یادی از پهلوان شوروزری، به‌مناسبت سالروز درگذشتش

یادداشت

رضا سلیمان نوری
رئیس هیئت‌مدیره انجمن توسعه گردشگری چهارباغ خراسان

تفاوت بین آدمیت و انسانیت یک امر بدیهی و عمیق معنویت است، همان عنصری که پهلوانان ایران‌زمین را جاودانه کرده است. بی‌دلیل نیست که گود زورخانه در نزد ورزشکاران قدیمی مقدس بوده است و بدون وضو در آن گام نمی‌گذاشته‌اند.

این بزرگ‌مردان ورزش را تنها صحنه‌ای برای نشان دادن قدرت پروردگار می‌دانستند و بر همین اساس با داشتن بازوانی ستبر، قامتی بلند و باصلابت همچون کوه، از مهر، عطوفت، گذشت و مردانگی برخوردار بودند.

یکی از نمونه‌های معاصر این بزرگ‌مردان پهلوان یعقوب‌علی شوروزری است، مردی از خطه عطار و خیام که در چهارم شهریورماه ۱۳۰۲ خورشیدی در روستای زادگاه خود، چشم به این جهان باز کرد و در نیمه مهر ۱۳۷۸ خورشیدی پس از عمری سراسر نیکی با دنیای فانی وداع کرد. پهلوان شوروزری در این دوره هفتادوشش‌ساله عمر چنان زیست که جز نام نیک از خود بر جای نگذاشت، تا حدی که اهل فن او را «پوریای ولی معاصر» ل